

بررسی فلسفی تیراندازی شارلی ابدو*

سید حسن اخلاق

ترجمه احمد راشد سلیم**

اشاره: این جستار در صدد تبیین فلسفی وقایعی از نوع شارلی ابدو است. از نگاه نویسنده، از دست دادن روح روشن‌اندیشی در جهان غرب و ایمان واقعی در جهان اسلام سبب خلق حوادثی نظیر شارلی ابدو شده است. مدرنیته غربی در تمام ابعاد خود متأثر از جنبش روشن‌اندیشی است که در قرن هیجدهم رخ داد و مفهوم «مدارا» یکی از مفاهیم کلیدی برای متفکران جنبش روشن‌اندیشی قرن هیجدهم بود. بر این اساس، اعمالی از نوع استهزا و توهین به دیگری مغایر با روح روشن‌اندیشی است. نویسنده همچنین معتقد است که مسلمانان افراطی از ایمان راستین یا خود اصلی‌شان فاصله گرفته‌اند، زیرا بررسی برخی آیات و روایات نشان‌دهنده ضرورت «مدارا» حتی با استهزاکنندگان است. به باور نویسنده، تأمل عمیق‌تر درباره روشن‌اندیشی و اسلام نشان می‌دهد که بین این دو تضاد چندانی وجود ندارد.

* این نوشتار ترجمه‌ای است از:

Akhlaq, Sayed-Hassan. "The Source of the Problem: Both Islam and the West Have Forgotten Their Roots (A Philosophical Study of the Charlie Hebdo Shooting)." *Journal of South Asian and Middle Eastern studies*. XL. (2017): 74-83.

** دانشجوی دکتری مطالعات خاور نزدیک، برکلی: دانشگاه کالیفرنیا

Email: ahmad.r.salim@gmail.com

مقدمه

در سال ۲۰۱۵، سراسر جهان و بالأخص ممالک اروپایی (از همه بیشتر، مناطقی مانند فرانسه و بعضی مناطق بلژیک که به فرانسوی تکلم می‌کنند) شاهد حملات بسیار اسفناک و تکان‌دهندهٔ مسلمانان افراطی بودند. گرچه مفهوم اسلامی «جهاد» نقش مهمی در توجیه دینی این حوادث ایفا کرد، این مفهوم نقش چشمگیری در تیراندازی شارلی ابدو نداشت، چرا که حادثهٔ ۷ جنوری ۲۰۱۵ در واکنش به کاریکاتورهای اهانت‌آمیز به حضرت محمد (ص) رخ داده بود. این مقاله، با بحث دربارهٔ این رویداد خاص، مباحث اسلامی مربوطه و امکانات ازدست‌رفتهٔ دو تمدن (فرانسوی و اسلامی)، می‌کوشد فهمی دوسویه و دیالوگی سازنده بر اساس تحلیل فلسفی ایجاد کند. این مقاله به دو دلیل روی این ماجرا تمرکز می‌کند: اولاً از آنجا که استهزای پیامبر برای مسلمانان قابل‌تحمل نیست، این رویداد عواطف بسیاری از مسلمانان را جریحه‌دار کرد؛ دیگر آنکه این رویداد، تعارضی بزرگ بین دو فرهنگ اسلامی و اروپای مدرن را برجسته می‌کند: قداست پیامبر (ص) در فرهنگ اسلامی از یک‌سو و پذیرش فرهنگ استهزا و انکار جایگاه خاص برای کتب، تصاویر و افراد مقدس در مدرنیته اروپایی از دیگرسو.

وقایع هولناک و تکان‌دهنده را هم از ابعاد ظاهری می‌توان بررسی کرد و هم از ابعاد باطنی. حوادث وحشتناک و غم‌انگیز پاریس نیز از این قاعده استثنا نیستند؛ این حوادث نیز به برخی عوامل ظاهری و باطنی ارتباط دارند که اگر در نظر گرفته نشوند ما از فهم‌گنه این مصیبت به دور می‌مانیم. شکی نیست که این حمله تحت‌نام اسلام رخ داد. همچنین شکی نیست که کار هفته‌نامه طنزپرداز شارلی ابدو انتشار ایدئولوژی سکولار، بی‌دین، چپ‌گرا و ضدنژادپرستانه بود. به‌تعبیر دیگر، حملات مذکور به‌نحوی به اسلام ربط داشت و طنزها و کاریکاتورهای هفته‌نامهٔ شارلی ابدو به فرهنگ غربی متأثر از روشن‌اندیشی قرن هیجدهم. از لحاظ تاریخی، تغییر روند طولانی نگاه منفی غرب به اسلام از تأثیرات عصر روشن‌اندیشی است. همچنین، از لحاظ تاریخی، اسلام جزو انگشت‌شمار ادیانی است که تسامح بسیاری در ارتباط با دیگری روا داشته و برای عقل‌گرایی خودبنیاد عصر روشن‌اندیشی احترام فراوانی گذاشته است.^۱ بسیاری از تحلیل‌ها دربارهٔ این رویداد، مسلمانان افراطی را به‌دلیل خلق این مصیبت و توحش محکوم

و سرزنش کردند. اما تحلیل‌کنه موضوع، که مربوط به ریشه رفتار طرفین است، شاید مفیدتر باشد. چطور این میوه ناپسند از این دو درخت پرگهر به حاصل آمد؟ این مقاله مختصر بر آن است که روشن کند چگونه از دست دادن روح روشن‌اندیشی در جهان غرب و ایمان واقعی در جهان اسلام سبب این‌گونه حوادث فاجعه‌انگیز می‌شود.

خود راستین روشن‌اندیشی

بررسی جایگاه «خود» و «دیگری» در بستر این حادثه، اهمیت فراوانی دارد. هفته‌نامه شارلی ابدو همچون بخشی از تمدن معاصر غربی ارزش‌های والا و بنیادینی چون آزادی بیان، نقد، و تنوع افکار را انعکاس می‌داد. در اصل، شارلی ابدو «خود»ی را به نمایش می‌گذارد که در جهان مدرن از طریق روشن‌اندیشی مطرح شد. از ابعاد مختلفی، تمدن مدرن غرب را می‌توان زاده روشن‌اندیشی دانست. فارغ از اینکه ما از روشن‌اندیشی چه تصویری داریم، نقش عمده آن در ساختن مدرنیته انکارناپذیر است. آزاداندیشان اسکاتلند، فرانسه، انگلستان و ایالات متحده، به‌منظور تبلیغ پیشرفت اجتماعی و اخلاقی در جامعه انسانی، ذخیره‌های نهفته در دید فرانسیس بیکن و اسلوب آیزاک نیوتن را نمایان نمودند. بدین ترتیب بود که رشته‌های روان‌شناسی، اقتصاد، جامعه‌شناسی، و علم انسان‌شناسی بسط یافتند. بسیاری از متفکران اجتماعی و فیلسوفان، نحوه شکل‌گیری مدرنیته از روشن‌اندیشی را تشریح کردند. نیچه و هیدگر، در فلسفه‌های خود، درباره این موضوع سخن گفتند. مکتب فرانکفورت، خصوصاً مارکس هورکهایمر و تئودور آدورنو، در کتاب *دیالکتیک روشن‌اندیشی*، موضع رادیکالی در این باره اتخاذ کردند. برعکس آنان، پسامدرن‌هایی همچون ژان فرانسوا لیوتار و ژاک دریدا یکی از نظریات بنیادین روشن‌اندیشی، یعنی ایده پیشرفت را هدف قرار دادند. به هر صورت، یورگن هابرماس از مدرنیته روشن‌اندیشی به‌مثابه «پروژه‌ای ناتمام» دفاع کرد.^۲ تمامی این مباحث و پژوهش‌ها نقش مهم روشن‌اندیشی را در ایجاد تمدن معاصر غربی نمایان می‌کند؛ بنابراین بررسی ارکان فلسفی غرب در گرو فهم روشن‌اندیشی و ارزش‌های اصیل آن است. این مقاله درباره این ارزش‌ها و ارتباط آن با احترام به فرهنگ‌های دیگر بحث می‌کند. گرچه روشن‌اندیشی سده هیجدهم یا همان عصر عقلانیت دارای جریان‌های

فکری مختلف و جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌های متفاوت بود، این عصر با عقل‌گرایی افراطی و واقع‌گرایی‌اش شناخته می‌شود. در این عصر، چیزی که برای ذهن آدمی روشن و متمایز نباشد نتیجه‌تاریک‌اندیشی شمرده می‌شود. انسانیت سرآغاز و سرانجام علم است، به این دلیل که «تحقیق‌شایسته انسانیت، خود انسان است.»^۳ طریق پژوهش برای دریافت حقایق و رسیدن به علم، محدود می‌شود به عقل و فهم متعارف. گرچه علم و عقل محدودند، توان اصلاح و پیشرفت دارند. این نوع دیدگاه عصر روشن‌اندیشی در مقابل باور به علم شهودی و معرفت وحیانی که در آن زمان مقبولیت بسیار داشتند، قرار می‌گیرد؛ دیدگاه عصر روشن‌اندیشی تأکید می‌کند که بشر از لحاظ برخورداری از شعور متعارف که فطری آن‌هاست با یکدیگر یکسان‌اند. دیدگاه عصر روشن‌اندیشی هم‌زمان ما را به سه نتیجه بسیار ژرف هدایت می‌کند: انسان‌ها به‌لحاظ حقوقی برابرند؛ راه دریافت حقیقت نهایی باز و ناتمام است؛ بشریت تنها از طریق کوشش فراوان و سازنده می‌تواند به سرمنزل پیشرفت و سعادت برسد.

متفکران روشن‌اندیشی نگاه خود را جامعه عمل هم‌پوشاندند. آنان، درباره آیین و فرهنگ‌های دیگر، نه‌تنها روش مدارا را در پیش گرفتند، بلکه کوشیدند تا از دیگران نیز بیاموزند. در این حالت، «خود» از طریق تماس با «دیگری» رشد می‌کند و می‌خواهد تا با تأمل بر شیوه‌هایی از تفکر که هنوز نیازموده است، خود را پرمایه سازد. ماهیت عقل، که بین ملل و مردم مختلف به یک اندازه تقسیم شده است، گشودگی در مقابل دیگران است، گرچه آن‌ها باید با عقلانیت انتقادی بررسی شوند. این نوع عقلانیت همیشه در حال اصلاح است و از هر نوع مطلق‌گویی دوری می‌کند. بنابراین، دین‌ستیزی در اینجا یعنی اجتناب از دگم‌اندیشی؛ لذا هر نوع دگم‌اندیشی، بدون توجه به اینکه منشأ دینی یا غیردینی دارد، افتادن به دام رقیب است. به‌گفته‌ارنست کاسیرر، مدارا [نسبت به دیگران و افکار متفاوت] که افراطیان مذهبی جسورانه آن را خطایی خطرناک و درخواستی طاقت‌فرسا می‌دانند، از سوی ولتر، کسی که تمثیل روح روشن‌اندیشی است، از ضروریات عقلانیت ذکر شده است.^۴ بدون تردید بررسی فرهنگ دیگران سبب نقد خود هم می‌شود. اگر مفکوره غربی دوران پیشامدرن، افکار رایج در ملل و فرهنگ‌های دیگر را بی‌معنا و غیرعقلانی می‌دید، دکارت در آغاز دوران مدرن به

ما یاد داد که سفر به سایر کشورها و بین مردم دیگر این گمان را برطرف می‌کند. روسو و منتسکیو در عصر روشن‌اندیشی از این نیز پا را فرتر گذاشتند. آنان گفتند که سفرهای اکتشافی به سایر کشورها و ملت‌ها ثابت می‌کند که عرف و عنعنات خود ما از دیگران نامعقول‌تر است.^۵ در چنین زمانه بسیار مهم، در دوره روشن‌اندیشی، شرقیان بیشتر جلب‌توجه می‌کنند و متقاضی شناخت برابره نسبت به تمدن‌های دینی خود می‌شوند. لایبنیتز تمدن چینی را مطرح نمود؛ ولف، با تعریف از کنفوسیوس، او را هم‌ردیف عیسی (ع) برشمرد، و ولتر دید تاریخی غرب نسبت به حضرت محمد (ص) را عوض نمود.^۶ سفرنامه‌ها توسعه یافتند و به منبع خوبی برای دریافت معلومات جدید درباره دین بدل شدند. اما در چنین فضایی، مفهوم مدارای دینی پله‌پله به مفهوم آزادی انتخاب دین تکامل یافت و تبدیل به بخشی از حقوقی شد که امروزه حقوق بشر نامیده می‌شود. این‌گونه ادبیات مبنایی فراهم آورد که اروپاییان از فرهنگ خود فاصله بگیرند و ادیان دیگر را محصول نظام‌های فرهنگی بدانند، نه نمایانگر عقایدی درباره حقیقت مطلق. به هر حال، آزادی وجدان مجال یک نوع فاصله عاطفی از نظریه شخصی خود را فراهم آورد تا در نتیجه آن، بتوان درباره ارزش‌های دیگران به‌صورت مقایسوی فکر کرد.^۷

از نظر فلسفی، این‌ها مبنای حقوق بشر معاصر و نهادهایی مدرنی هستند که آزادی، تکثر، تفکر انتقادی و حقوق بشر را ستایش می‌کنند. این مقاله دنبال آن نیست که مانع انتقاد از اسلام شود یا از تفسیر واحد از اندیشه‌های روشن‌اندیشی دفاع کند، چون هر دو کار از دید روشن‌اندیشی فی‌نفسه دارای تناقض است. با این حال، ذات چندوجهی و پویای روشن‌اندیشی ما را از این نتیجه‌گیری بر حذر می‌داند که فکر کنیم روشن‌اندیشی به نهیلیسم و اغتشاش نظری و عملی می‌انجامد. برعکس، این مقاله معتقد است که بین روشن‌اندیشی از یک‌سو و عقلانیت و گشودگی اسلامی از دیگرسو، نوعی هماهنگی وجود دارد. خوف از پیامدها نمی‌تواند پیروی از عقل را ممانعت کند. این سخنی است که در آثار کلاسیک اسلامی، در قالب این شعار مشهور تجلی یافته است: «نحن ابناء الدلیل، نمیل حیث یمیل» (ما فرزندان دلیل هستیم و جایی می‌رویم که دلیل رهنمون شود). به‌علاوه، امانوئل کانت، کسی که شیخ‌الفلاسفه روشن‌اندیشی قلمداد

می‌شود، سازگاری بین فلسفه روشن‌اندیشی و دین را مطرح کرده است. هدف این است که قبل از انتقاد از «دیگری»، پای در کفش دیگری بگذاریم و در گام بعدی به بهبود «خویش» بپردازیم. عقلانیت روشن‌اندیشی تأکید دارد که ما با کاهش دادن عقلانیت به نظام عقلانی و ارزشی خود یا احترام نگذاشتن به جهان‌بینی دیگران نمی‌توانیم پیشرفت کنیم. روح روشن‌اندیشی گفت‌وگوی چندجانبه است، نه گفتار یک‌طرفه. دعوت به ارتباط است نه دعوت به پذیرش غلبه و تسلط. به بیان دیگر، گرچه جهان‌وطنی بودن جایگاه ویژه‌ای در روشن‌اندیشی دارد، احترام قائل شدن به دیگران و رئالیسم روشن‌اندیشی می‌آموزد که آزادی بیان متفاوت از آزادی استهزا است. همچنین استهزا از طریق ویژگی‌های فرهنگی فهمیده می‌شود، نه از طریق یک سلسله قوانین فراگیر و جهانی، چون تفکیک نقد و استهزا اساساً امری وابسته به زمینه است. کارتون‌ها و فکاهی‌ها، تا جایی که مردم را به هم نزدیک می‌کنند و در رونق و بهبود پیوسته علم و آزادی بشریت سهم دارند، با روحیه روشن‌اندیشی و مدرنیت غربی سازگار است؛ وگرنه پاشیدن زهر در آب خود است.

استهزا از نگاه اسلام

مسلمانان افراطی نیز از «خود» اصلی‌شان فاصله گرفته‌اند و این سبب تحریف دین شده است. هرچند اسلام در ردیف دیگر ادیان است، ویژگی‌هایی دارد که خاص خودش است. پیامبر اسلام ۲۳ سال تبلیغ کرد و مطابق اقتضات زمان و مکان رفتار نمود؛ روحیه اصیل اسلام، در چنین مدت زمان طولانی، شکل گرفت. تنها با بررسی و تحلیل این حیات پویای وحی در اوضاع و شرایط متغیر است که می‌توان اسلام اصیل را درک کرد. با در نظر گرفتن پویایی وحی، می‌خواهم چندین آیه و روایت را از دوران مدینه که فصل دوم دوران ابلاغ حضرت رسول است و با حکومت و مرجعیت سیاسی اجتماعی وی مرتبط است، ذکر کنم. بسیاری از ناقدان غیرمسلمان معتقدند که ابعاد اخلاقی و انسانی اسلام در دوران مکه قرار دارد، یعنی در دوران نخست ابلاغ رسالت که مسلمانان با ظلم و ستم مواجه بودند و قدرت سیاسی و اجتماعی نداشتند. عده‌ای از مسلمانان افراطی نیز بر این باورند که بخشی از آیات مکی که مشوق هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و احسان با «دیگران» هستند، منسوخ شده‌اند. اما برخی آیات و اسناد تاریخی وجود دارد که هر دو فرضیه را رد می‌کند. تنها دو بحث را در این مقاله ذکر می‌کنم: آزادی وجدان

و تحمل استهزاگران ایمان.

در اسلام، ایمان مبنی بر آزادی انتخاب و خودفرمانروایی است. قرآن، این رکن اصلی اسلام، با گفتن اینکه «هیچ اکراهی در دین نیست»^۸، به روشنی این نکته را به رسمیت می‌شناسد. این ارزش بسیار مهم دینی در مدینه نازل شد، در زمانی که حضرت محمد دارای قدرت فراوان و حاکمیت سیاسی و قانونی بود. اکثر مفسران اولیه قرآن، به شمول ابن عباس، پسر کاکا و صحابه پیامبر، روایت می‌کنند که این آیه درباره فرزندان صحابه که یهودی و نصرانی شده بودند، نازل شد و صحابه، بر اساس این آیه، از مسلمان ساختن اجباری فرزندان خود نهی شدند.^۹ آیه مدنی دیگری نیز می‌گوید که اگر مسلمانان با گروهی روبه‌رو شدند که اسلام را انکار و استهزا می‌کنند، نباید با آن‌ها در این موضوع همراه شوند، ولی هنوز می‌توانند در بحث‌های دیگر با ایشان همراه بمانند.^{۱۰} معنای این سخن این است که خدا از مسلمانان نخواست است، وقتی ریشخند و استهزا می‌شوند، واکنش غیرانسانی از خود نشان دهند. این آیات روشن می‌سازند که اسلام خشونت علیه استهزا را مُجاز نمی‌داند. بنابراین، مسلمانان مُجاز نیستند در واکنش به کسی که استهزای زبانی می‌کند، حتی به شخصی مقدس مانند پیامبر، شخص استهزاکننده را به قتل برسانند. حضرت رسول بهترین الگو برای مسلمانان است و آن‌ها به پیروی کردن از او دعوت شده‌اند.^{۱۱} قرآن کریم احساس پیامبر نسبت به آنان که دین را رد کردند این‌گونه بیان می‌کند که آن حضرت نسبت به آنان خشمگین نمی‌شد؛ برعکس، او اندوه و افسردگی داشت که شاید می‌توانست تلاش بیشتری برای هدایت آن‌ها انجام دهد.^{۱۲} نمونه روشن این اخلاق پیامبر، برخورد او با عبدالله بن ابی ابن سلول است. او سرکرده منافقان مدینه بود؛ این گروه به این دلیل مسلمان شده بودند که مسلمانان، نسبت به یهودیان، مسیحیان و مشرکان، قدرت بیشتری داشتند. ولی منافقان مدام پیامبر و مسلمانان را مسخره کرده و به مسلمانان خیانت می‌کردند؛ به‌طور نمونه، در آستانه جنگ اُحُد از سپاه مسلمانان خارج شدند. رهبر این جمعیت، ابن سلول، از سرسخت‌ترین دشمنان حضرت رسول در مدینه بود. زمانی که پیامبر و اصحابش از نبرد برمی‌گشتند، ابن سلول، به گروه منافقان گفت «وقتی سگت را فربه کنی تو را خواهد خورد. به خدا قسم، وقتی به مدینه برگردیم، عزیزان، شرم‌آوران را خارج خواهند کرد.» بدون شک،

منظور او حضرت پیامبر، مهاجر مکی بود که با حمایت اهل مدینه به حاکمیت رسیده بود. پیامبر از حرف ابن سلول باخبر شد، ولی او را آزاد گذاشت. عده‌ای از اصحاب تأکید کردند که خیانت‌کاران باید اعدام شوند، عملی که در قوانین جنگ آن زمان رایج بود. اما حضرت رسول فرمود: «مبادا مردم بگویند که محمد اصحابش را می‌کشد.» به‌رغم اینکه ابن سلول آزار و اذیت زیادی به پیامبر رساند، وقتی مریض شد، پیامبر چند بار به عیادتش رفت. بالاخره وقتی که در بستر مرگ بود و هنوز هم با پیامبر مناقشه می‌کرد، پیامبر به او رحمت و عنایت نشان داد. ابن سلول، با درک اینکه در حال مردن است، از پیامبر این‌گونه خواست: «پیراهنت را به من بده، آن را به بدنم بیچان و برایم نماز بخوان.» حضرت پیامبر پیراهنش را به او داد. وقتی ایستاد که برای او دعا کند، عمر ابن خطاب، صحابی پیامبر که بعداً خلیفه دوم اسلام شد، با حیرانی به پیامبر گفت: «ای پیامبر، این همان مرد بی‌آرویی است که شما را مسخره می‌کرد و به شما آسیب می‌رساند. چگونه می‌توانید برای او نماز بخوانید؟» حضرت جواب داد: «مرا رها کن عمر. خداوند مرا اختیار داده است. به خدا قسم، اگر می‌دانستم چنانچه در حقش بیش از ۷۰ بار دعا کنم، خداوند او را می‌بخشد، این کار را انجام می‌دادم.» روایت شده است که مدت زمانی را که حضرت بر سر جنازه ابن سلول صرف کرد، بر سر جنازه دیگران صرف نکرده بود.^{۱۳} حضرت رسول تابع روح و حقیقت ایمان است^{۱۴} و این را پیروانش نیز باید پیروی کنند.

بین این دو «خود» تضادی وجود ندارد

بین روح روشن‌اندیشی فرانسوی که منشأ ارزش‌های حقوق بشر است و روح اسلام که محبت به انسان‌ها به‌مثابه آیه‌های الهی، تضادی وجود ندارد. نه مطلق‌گرایی فرزند راستین روشن‌اندیشی است و نه اهانت به فرهنگ دیگران فرزند حقیقی آزادی بیان. انسان‌ها موجوداتی جدا از جامعه نیستند؛ همان‌طور که ما در محیطی فیزیکی و فرهنگی زاده شده‌ایم، «خود» نیز در نسبت به «دیگری» رشد می‌کند و شکل می‌گیرد. بنابراین احترام گذاشتن به «دیگری» نوعی احترام گذاشتن به «خود» است. به همین دلیل است که آزادی بیان دوشادوش تنوع، احترام و تسامح پیش می‌رود و جامعه‌ای تکثرگرا می‌سازد.

وقتی تمدن معاصر غربی، به‌شمول فرانسه، می‌خواهد به مشق آزادی بیان

بپردازد، لازم است دو موضوع دیگر را هم مدنظر بگیرد: یکی درونی و دیگری بیرونی. از نظر درونی، فرانسه معاصر باید با روش روشن‌اندیشی همگام باشد. نمی‌تواند از دیگران انتظار باز-بودن-به-دیگری را داشته باشد، در حالی که خود را مسدود نگاه بدارد. من استدلالی علیه پوشش صورت در جامعه فرانسوی از یک وکیل فرانسوی شنیدم که مدعی بود پوشش صورت با روح جامعه‌پذیر فرانسوی ناسازگار است. من نیز با پوشش صورت مخالفم، اما بنا بر تعالیم اسلامی. در عین حال با این نوع استدلال هم مخالفم چون فرانسه معاصر در روشن‌اندیشی ریشه دارد. از لحاظ فلسفی، جهان از پسامدرنیت فرانسوی متأثر است که هم فراروایت‌ها را رد می‌کند و هم صورت واحدی از عقلانیت را. با چنین فلسفه‌ای، چطور ممکن است روح ثابت و تمامیت‌خواهی برای فرانسه قائل شد؟ روشنفکری کنونی باید واقع‌بین باشد و این حقیقت را قبول کند که در ما عصر جهانی‌شدن زندگی می‌کنیم. در این عصر، کوچک‌ترین چیز می‌تواند انعکاس جهانی داشته باشد و تفسیر ضد خود را بیابد. البته نمی‌خواهم پیشنهاد کنم که محافظه‌کار باشیم، بلکه هدفم این است که یادآور شوم روشنفکری چه وظیفه‌ای دارد؛ روشنفکری صرفاً دنبال اظهار کردن خود نیست، بلکه افزون بر آن، می‌خواهد به هدفش برسد و تعهدش به ترقی، عقلانیت و انسانیت را در عمل نشان دهد. تا چه حد این نوع کاریکاتورها به مخاطبان، در راه افزایش عقلانیت، بهبود انسانیت و ترقی بیشتر، الهام می‌بخشد؟ رئالیسم روشنفکرانه از ما می‌خواهد که به فرهنگ‌های دیگر، در اینجا اسلام، با نوعی همدلی نگاه کنیم و با در نظر گرفتن تحولات تاریخی این فرهنگ‌ها، آن‌ها را از درون بشناسیم. همچنین از ما می‌خواهد که از حالات و شرایط مخاطبان آگاهی یافته و نسبت بدان حساس باشیم.

اکثر ممالک اسلامی حوادث استعماری گذشته را به یاد دارند. آن‌ها متأسفانه با تمدن غربی از طریق سیاست، تماس و آشنایی یافتند، سیاستی که به طریقی با تقویت حکومت‌های فاسد همراه بود. خاورمیانه یکی از نمونه‌های آن است. تمام این مسائل بین غریبان مدرن و مسلمانان معاصر بی‌بست ایجاد می‌کند. ذکر این نکته نیز مهم است که اکثر ممالک اسلامی مستقیماً از وضعیت پیشامدرن به جهان جدید و تمدن پسامدرن گذر کردند. برخلاف جوامع غربی که تدریجاً و

گام به گام مراحل ترقی را پیمودند و آموختند که چگونه با دستاوردهای فرهنگی و مادی مواجه شوند، ممالک اسلامی از یک سو با تاریخ فراموش شده خود مواجه اند و از سوی دیگر با پیشرفت جهان غرب که برای آن‌ها ناآشناست. این اوضاع وخیم سبب بحران بزرگ ملی و دینی در سراسر خاورمیانه می‌شود.^{۱۵}

یکی از نتایج سخن فوق این است که بسیاری از جوامع اسلامی، از لحاظ روند تفکر و نظام سیاسی، در مراحل نخستین روشن‌اندیشی قرار دارند. گفتار امانوئل کانت در سال ۱۷۸۴ هنوز هم درباره بسیاری از جوامع اسلامی صدق می‌کند: «اکنون باید پرسید که آیا ما در حال حاضر، در عصر روشن‌شده زندگی می‌کنیم؟ پاسخ این است: خیر، ولی ما در عصر روشن‌اندیشی زندگی می‌کنیم.» اگر این طور است، جامعه پیشرفته باید مردمش را برای خروج از هر دو صباوت «خودتحمیل‌کرده» و «دیگرتحمیل‌کرده» یاری رساند، نه آنکه تحریک و فتنه‌انگیزی کند. روشن‌اندیشی یک دوی فیزیکی و ظاهری نیست که بتوان آن را تزریق کرد؛ یک تجربه فکری و درونی است که باید از طریق روحی تدریجاً تحصیل شود. این حقیقت ربطی به این ندارد که طرف مقابل مسلمان باشد یا غربی.

مسلمانان باید درباره اسلام با دیگران صادق باشند

مسلمانان باید درباره معارف اصلی دینی خود صداقت بیشتری به خرج دهند. در اینجا به چند نکته اشاره می‌کنم. اگر مسلمانان این دعا را روزانه چندبار تکرار می‌کنند که «[خدایا] ما را به راه راست هدایت کن»^{۱۶}، پس باید، با متصل شدن به رحمت وسیع خداوند که بی‌نهایت رحمان و رحیم است، مدام عبودیت خود را تجدید کنند. این دو صفت الهی در ضمن بسم‌الله، به عدد سوره‌های قرآنی، در قرآن تکرار شده است و مسلمانان نیز در آغاز کارهای خود آن را ذکر می‌کنند. سوره ۱۰۶ قرآن، سوره قریش، امنیت و امکانات اقتصادی را الطاف الهی می‌داند که انسان‌ها باید آن‌ها را پاس بدارند. بنابراین مسلمانان چگونه می‌توانند در قبال رونق اقتصادی و امنیتی بی‌پروا و بی‌توجه باشند و در عین حال با معارف قرآنی هماهنگ باشند؟ اسماء‌الله در اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. «المؤمن» (امنیت‌بخش) و «السلام» (صلح)^{۱۷} در شمار این نام‌ها ذکر شده‌اند. افزون بر این، قرآن می‌فرماید که انسان به حیث «جانشین خداوند» خلق شده است؛^{۱۸} چگونه ممکن است یک مؤمن، تحت‌نام خدا، تجسم چیزی جز صلح و امنیت برای

دیگران باشد؟ گذشته از این، دلایل فراوانی وجود دارد که فرهنگ و سنت‌های اسلامی در خود ترکیبی از امور قدسی و امور عرفی و سکولار دارند؛ حتی عباداتی مثل نماز و روزه که کاملاً به عبودیت مربوط‌اند با سنجش وضعیت و چگونگی روزگار صادر می‌شوند. یعنی اموری مانند وضعیت فرد، زمان و وقت همگی در انجام آن مؤثرند. معاملات که طبعاً به اوضاع زمانه بستگی دارند، به‌طوری که عرف نقش عمده‌ای در فقه اسلامی دارد.

قرآن کریم به پیامبر امر کرد که از مردمش در مسائل مهم مربوط به مصلحت جامعه مشورت بگیرد، گرچه مشورت قبلی آن‌ها بدون ناکامی نباشد.^{۱۹} خود پیامبر هم احترام به نظر دیگران و سنت‌های اجتماعی مردم را در رویدادهای حساسی مثل عهدنامهٔ مدینه و جنگ‌های احد و خندق مراعات نمود. مثال برجستهٔ این را امام مسلم، در کتاب صحیح خود، از پیامبر نقل می‌کند که فرمود: «شما در مورد مسائل دنیوی بهتر می‌دانید.»^{۲۰} همهٔ این نکات بیانگر آن است که مسلمانان رویدادهای فرهنگی را در زمینهٔ خاص و فضای فکری خودش ارزیابی کنند. مشکل عمده این است که اندیشمندان اسلامی آرا و نظام سودمند و پاسخگو به سؤالات و نیازهای جدید را تولید نکرده‌اند. هنوز هم ما مسلمانان، در عرصه‌های فقه، کلام، فلسفه، تصوف، به اشخاص بزرگی همچون ابوحنیفه، قاضی عبدالجبار معتزلی و شیخ مفید، ابن سینا، مولانا افتخار می‌ورزیم که همگی به نیمهٔ اول تاریخ اسلام تعلق دارند. علمای بعدی تقریباً همگی شارح و حاشیه‌نویس آن‌هایند. ناتوانی در تولید آرای جدید در کنار استعمار غرب از دلایلی هستند که سبب شدند اسلام سیاسی در صحنه بیاید و شعلهٔ افراط و تفریط روشن شود. تا جایی که من می‌دانم اسلام نهادینه‌شدهٔ سنتی توانمندی بیشتری برای ترویج تطابق‌پذیری میان مفکورهٔ اسلامی و جهان معاصر دارد، چون به هر دو جنبهٔ قدسی و عرفی اسلام هم اشراف دارد و هم متعهد است، در حالی که عقلانیت معاصر یک جنبه را به‌نفع دیگری رها می‌کند.

فرجام سخن

در فرجام، گرچه اسلام و مدرنیت غربی مشترکات مهمی چون عدالت اجتماعی، آزادی، عقلانیت، انسان‌گرایی و ارج‌گذاری عظیم به علم تجربی دارند، به‌دلیل فقدان تفاهم از یکدیگر فاصلهٔ می‌گیرند. عمدتاً شناخت کنونی آن‌ها از «دیگری» از

طریق مواجهه واکنشی صورت می‌گیرد نه از طریق آگاهی‌سازنده. هر دو، با عینکی از پیش‌فرض‌ها، به یکدیگر می‌نگرند: عده‌ای از مسلمانان مطرح، مدرنیته غرب را با سیاست استعماری، جهان‌بینی مادی، فلسفه ذهنیت‌گرا، اخلاق بی‌بندوبار، هنر شهوانی و بی‌بنیادی فامیلی مساوی می‌دانند. در مقابل، اکثر رسانه‌های بزرگ غربی بسیاری از رویدادهای فجیع و بی‌رحمانه را تحت‌نام اسلام منتشر می‌نمایند. در این ردیف عصبانیت، جنگ و جدال داخلی، ایمان افراطی، عملکرد ناعاقلانه، فلسفه رازورزانه، تظاهرات خشن، مردم فقیر و مناطق پس‌مانده می‌آید. قربانی اصلی این نبرد کلیشه‌ها انسانیت و حقوق بشر است. در بسیاری از ممالک اسلامی، مخصوصاً در خاورمیانه، مردم از حقوق اساسی خود مستفید نیستند؛ به‌طور مثال، کرامت انسانی ایشان رعایت نمی‌شود؛ نمی‌توانند سبک نظام سیاسی خود را انتخاب کنند؛ حق انتخاب پوشش لباس دلخواه خود را ندارند؛ آزاد نیستند که مطابق وجدان خود عمل کنند؛ نمی‌توانند در مکانی که می‌خواهند زندگی خود را سامان ببخشند؛ نمی‌توانند آزادانه سفر کنند؛ مسلک دلخواه خود را نمی‌توانند برگزینند؛ در برابر قانون نیز برابر در نظر گرفته نمی‌شوند. موارد فراوانی است که نشان می‌دهد کرامت مردم در بسیاری از ممالک خاورمیانه که جزو هم‌پیمانان اصلی حکومت‌های غربی هستند، اهمیتی ندارد. صحبت کردن از حقوق بشر در این ممالک خطرات زیادی در پی دارد و جان‌فشانی فراوانی می‌طلبد. بنابراین هم اسلام و هم غرب باید بکوشند اهدافشان را با توجه به کرامت انسانی اولویت‌بندی کنند و در نظر بگیرند که چطور اهدافشان می‌تواند، با در نظر داشت شرایط و ویژگی‌های فرهنگی، به حفظ کرامت انسانی کمک کند. تدریس حساب جامعه و فاصله به شخصی که جمع و منفی را بلد نیست، ابلهی است. علاوه بر آن، فرصت بزرگی برای اندیشه اسلامی و غربی است که با بسط‌و‌گفت‌و‌گویی فلسفی و دینی، دانشمندان را در فرارفتن از مضامین سکولار و کوشش در راه غنابخشیدن به مفاهیم مدارا و احترام برای جمیع انسانیت در یک ساخت گسترده‌تر کمک کند.^{۲۱}

۱. رک:

1. Hussaini (Akhlāq), Sayed Hassan, *Rationality in Islamic Peripatetic and Enlightenment Philosophies*, in "Philosophy Emerging from Culture," William McLean and et al. (Ed), (DC: Council for Research in Values and Philosophy, 2013), Pp. 71-86.
2. Andrew Wernick, *Enlightenment* in "The Cambridge Dictionary of Sociology," Bryan S. Turner (Ed), UK: Cambridge University Press, 2006, P. 166.
3. Ernest Cassirer, *The Philosophy of the Enlightenment* (Princeton University Press, 1955), p. 5.
4. Ibid, p. 169.
5. J. Bronowski and Bruce Mazlish, *the Western Intellectual Tradition: From Leonardo to Hegel* (Barnes & Nobel, 1993), p. 253.
6. Cassirer, *supra* note 1, p. 144; See also Djavad Hadidi and Rene Etiemble, *Voltaire et l'Islam* (Paris: Publications Orientalistes de France, 1974).
7. Lynn Hunt, *the Enlightenment and the Origins of Religious Toleration*, Burgerhart Lecture 2011, Series Burgerhart Lectures Dutch-Belgian Society for Eighteenth-Century Studies, Number 4, <<https://achttiendeeuw.files.wordpress.com/2013/04/hunt.pdf>>, 27 August 2015; See also Ole Peter Grell and Roy Porter, *Toleration in Enlightenment Europe* (Cambridge University Press, 2000).

۸. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

9. Abi al-Fida Ismail Ibn Kathir al-Qurashi al-Demeshqi, *Tafsir al-Quran al-Azim* (Sami bin Muhammad al-Salamah (Ed.), Riyadh: Dar Rayyiba, 1999), Vol. 1, p. 682;

همچنین رک: سوره زمر، آیات ۱۷ و ۱۸.

۱۰. سوره نساء، آیه ۱۴۰.

۱۱. سوره احزاب، آیه ۲۱.

۱۲. سوره کهف، آیه ۶؛ سوره شعراء، آیه ۳.

13. Sayed Muhammad Hussaini Tehrani, *Imam Shinas* (Mashhad: Allameh Tabatabaai, [No Date]), Vol. 10, pp. 321-341.

۱۴. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷؛ سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۱۵. رجوع کنید به مقاله زیر درباره افغانستان:

- Sayed Hassan Akhlāq, *the Crisis of National and Religious Identity in Afghanistan Today*, <<https://www.opendemocracy.net/sayed-hassan-akhlāq/crisis-of-national-and-religious-identity-in-afghanistan-today>>, 27 August 2015.

۱۶. سوره فاتحه، آیه ۶.

۱۷. سوره حشر، آیه ۲۳.

۱۸. سوره بقره، آیه ۳۰.

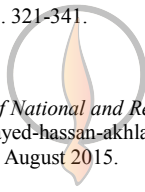
۱۹. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹؛ همچنین رک:

- Sayed Yahya Yasrebi, *Tafsir-e Rooz* (Tehran: Amir Kabir, 1387).

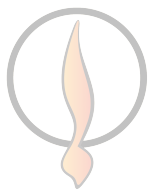
20. Abu Hussain Muslim ibn al-Hajjaj, *Sahih Muslim*, Nasiruddin al-Khattab (Trans.) (Riyadh: Darussalam, 2007), Vol. 6, p. 210.

۲۱. از باب نمونه، برای مبانی صوفیانه مدارا در اسلام، رجوع کنید به مقاله من:

- The Theoretical Foundations of Tolerance in Rumi," in *Philosophy, Culture, and Traditions*, Vol. 8, Pp. 165-188 (World Union of Catholic Philosophical Societies, St. Francis Xavier University, Antigonish, CANADA), 2012.



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۸۴